

## در حقیقت فوکو اعتقادی به تاریخ‌نگاری و ثبت رخدادها و وقایع به شیوه وحی منزل و حقیقت تام ندارد؛ او تاریخ را تحریف شده و درک ما از افراد و وقایع را بازتابی از ذهن نویسندگان می‌داند

### فوکو چه رؤیایی در سر دارد؟

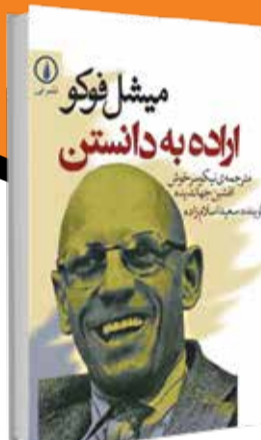
این بار هم باز باید به ذهن بی‌دفاع و مفلوک روشنفکر زیسته در آسیای غربی، بالخصوص ایران، حق داد چون فوکو تمام مؤلفه‌های سلبریتی بودن در حوزه اندیشه و حتی فراتر راجعاً و با هم دارد. یعنی فرانسوی که هست، فلسفه را هم که در سورین زیر نظر آنتوسر معروف خوانده (همین برای آچمز شدن مغز یک روشنفکر جهان سومی کافیتست). بعدها یک لیسانس هم در روانشناسی و یک دیپلم آسیب‌شناسی روانی هم می‌گیرد. همچنین به دعوت آنتوسر کمونیست می‌شود. با فعالان جنبش‌های دانشجویی معروف آن دوران اروپا که نشست و برخاست می‌کند به شیله می‌رود و سرکی در کار انقلابیون آنجا هم می‌کشد. شک می‌کند به همه چیز. دستگیر می‌شود. کتاب مراقبت و تنبیه را در مورد قدرت و میزان مجازات می‌نویسد. به سوئد و لهستان و آلمان می‌رود و در هامبورگ دکتری اش را می‌گیرد و کتاب جنون محض را که همان رساله‌اش است، چاپ می‌کند. در دانشگاه زبان فرانسه و بعدها در دانشگاه نیویورک و کالیفرنیا هم تدریس می‌کند و بعد در دانشگاه فرانسیس معروف دیگری مدیر گروه رشته فلسفه می‌شود. به آراء آنچه و فریود نزدیک می‌شود. بعد دور می‌شود. ساختارگرا می‌شود. رد می‌کند، پساساختارگرا می‌شود. همه چیز نسبی می‌شود. سراغ تاریخ یا همان دیرینه‌شناسی علم پزشکی و روانشناسی و در کل دانش بشری می‌رود. به ایران می‌آید. با بعضی رهبران انقلاب دیدار می‌کند و به انقلاب لقب روح انقلاب‌های بی‌روح جهان معاصر را هم می‌دهد و رهبران را می‌ستاید. از شریعتی سخن می‌گوید و بعداً به بازگان نامه می‌نویسد این که چه



### ما فکر می‌کنیم که فوکو چه رؤیایی در سر دارد؟!

# نگاهی به فوکو از این زاویه!

فوکو همه اینها هست و همه اینها فوکو نیست. این جملات بخش قبل، مثال خوبی است برای فهم یکی از آراء فوکو که قصد دارد آن را در کتاب‌هایی مثل نظم و انشای، اراده به دانستن و دیرینه‌شناسی دانش و همچنین در مقالات و سخنرانی‌هایش تبیین کند. مسأله‌ای که به تفصیل در کتاب میشل فوکو



### فوکو در اصل رؤیایی در سر ندارد!

واقعاً فکر می‌کنید که فوکو کیست؟ جملاتی که در بخش قبل خواندید، کدام یک فوکو را توصیف کرده؟ کدام یک از چیزهایی که خواندید، فوکو بود؟ چه اینها را بدانید از قبل چه ندانید. آیا فوکو، فیلسوف متفکر تمدنی است که در باب دانش و قدرت و مسأله شناخت معانی و معرفت سخن راند؟ یا اندیشمند سیاسی اجتماعی دغدغه‌مندی است که فعالیت‌های بسیاری برای رهایی خلق انجام داده و بعد توبه کرده؟ یا انسان متجاوز و کودک آزاری است که مبتلا به هوسرانی بی‌پروای جنسی با همجنس‌اش است که به خاطر ایدز مرده؟ یا خارجی طرفدار انقلاب اسلامی ایران است که عاشق ایمان انقلابیون و معنویت روحانیون شده و قرار است تئوری آن را برای دیگر خارجی‌ها تبیین کند؟ یا روانشناسی است که در مورد تاریخ علم و دانش و تبارشناسی و روش‌شناختی انسان، مرزهای علوم مختلف انسانی را به هم پیوند داده و...

### ما خیال می‌کنیم که فوکو چه در سر دارد؟

جهان زیسته فوکو و درک شرایط جهان، شاید جواب تیتیر این بخش باشد. شاید بد نباشد که مثل تبارشناسی و دیرینه‌شناسی مدنظر خود فوکو، جهان فوکو یا به تعبیر خودش، گفتن او را واکاوی کنیم. دانش و قدرت، مفاهیم پرکاربرد دیگر اوست. فوکویی که بعد از جنگ جهانی اول متولد شده. دوران جوانی و نوجوانی او زمانی است که انسان مدرن، بادکنک غرورش از ساخت و اختراع ماشین آلات و ابزارهای آهنی با جنگ ترکیده. دانش پرستی مطلق اوایل قرن بیستم با جنگ جهانی اول از بین رفته و قدرت با تلفیق دانش چهره‌ای دیگر از خود نشان داده. از منظر نگارنده، حتی زمان دکتری گرفتن فوکو، هم در نگاه او شاید بی‌تأثیر نباشد. ۱۹۴۸، سه سال بعد از انفجار بمب اتم در هیروشیما و پایان جنگ جهانی دوم؛ انفجاری که متأثر از علوم پیشرفته بشری بود و جهان را متحیر و حتی متوقف کرد. داعی این بمب نه فقط زاپنی‌ها که علوم مختلفی را دگرگون کرد. اساساً نگاه فوکو به دانش و دانشی که قدرت بی‌پایه مؤید این حرف است که توحش و نوع اعمال قدرت از گذشته هم همین بوده. فقط نوع بمب‌های مختلف در دوران مختلف تاریخ فرق می‌کرده. خشونت و توحش که با دانش همراه است، از دوران باستان و ماقبل تاریخ همراه انسان بوده. نقطه تام و تمام این درک فوکو از رابطه دانش و قدرت و حتی اراده معطوف به قدرتی که در نظریات نیچه هم آمده، می‌تواند همین بمب اتم باشد. علمی که توسط سیاست (قدرت) و برای اعمال قدرت، ساختارش عوض شده. جدای از علم کوانتوم و هسته‌ای، تأثیر جنگ جهانی دوم و انقلاب‌ها روی روان و ذهن انسان عصر پساامردن را نمی‌توان کتمان کرد. فریود دارد بکه تازی می‌کند و کیست که وجود آزمایشگاه‌های مخوف روانشناسی و تأثیر مواد شیمیایی روی ذهن را چه در آلمان نازی و چه آمریکا و حتی ژاپن و شوروی کتمان کند. همه سربازهای از جنگ برگشته و بالارفتن جرم و جنایت در همه ابعاد را به یاد دارند. علم مدرن روانشناسی در حال حل مسأله است. همان سال ۱۹۴۸ رساله دکتری فوکو در مورد تاریخ جنون است. اگر فریودی بخوایم موشکافی کنیم، مطمئناً می‌توان گفت در ناخودآگاه فوکو تصاویر سربازهای از جنگ برگشته و ترومای شان، دیوانگی سیاستمداران و حتی نخه‌های علمی، توحش نظامی‌های هر دو طرف درگیر جنگ، بر عنوان و موضوع رساله دکتری‌اش تأثیر گذاشته است. کتاب تاریخ جنون و بعدها کتاب پیدایش کلینیک و بعدتر کار روی همان مفاهیم دانش و قدرت و معنزدایی از زبان و سوز، شاید منجر به دلیل مرگ دراماتیک و اتهامات اثبات‌شده آخر عمرش باشد. قطعاً یا این جمله من مخالف خواهید بود اما تأییدش را به عهده استادی که بر فوکو تأثیر گذاشت، یعنی فریود می‌گذارم. ناخودآگاه و کودکی فوکو و زیست در اروپا ما بین دو جنگ و ترومای بعد از انفجار بمب اتم، شاخه‌هایی هستند که خود فوکو از روی آنها پریده.

### دامادشویا بمیر!

ماجرای آخرین حيله سرو برای عدم وصلت با شاه ایران

به اینجا رسیدیم که پسران فریدون از آزمون شناخت ژنتیکی شاه یمن سربلند بیرون آمدند. سرو هم دید که ترفندش نگرفته و میهمان‌ای برپا کرد و به شادی و سرور و از این جنگولک بازی‌ها پرداختند و غم به دل راه ندادند. شب که شد و دیگر همه خسته شده بودند این سه پسر زدند در کار تعارف و اصلاً راه ندارد ما اینجا در قصر بخوایم و بیرون هوا خیلی هم خوب است و اصلاً ما می‌خواهیم این کشور شما را از بیرون دربار ببینیم و اینطور حرف‌ها. از سرو اصرار و از این سه پسر انکار، در حالی که سرو اصلاً خودش دلش می‌خواست این جماعت شب را بیرون منزل بخوابند، و چرا چنین میلی داشت؟ چون



نقشه‌هایی پلید کشیده بود. تصمیم او بر این بود که با سحر و جادو فضای بیرون قصر را چنان سرد و زمهریر کند که سه پسر فریدون در خواب یخ ببندند و فریز شوند. اینطور هم می‌شد آنها را به عنوان گوشت یخ زده صادر کرد و هم از شر آنها راحت می‌شد. البته شما باید خیلی از مرحله پرت باشید که فکر کنید پسران فریدون شر هستند. ما در ایران این همه زحمت کشیدیم، خرج کردیم تا این سه شاخ شمشاد به سرانجامی برسند که یک آدمی با اسم پرت و پلایی چون سرو برای دادن دخترانش به آنها اینقدر طاقچه‌بالا بگذارد. خلاصه که شب این سه برادر خاکی و متواضع تشک‌هایشان را در تراس قصر انداختند و دراز کشیدند کف زمین و خوابیدند. نیمه‌های شب بود که حس کردند گرما در سرما، سرما در گرما و نمی‌دانم چه و چه! بیدار شدند و همه جا عین قطب جنوب یخ‌بندان بود. در میان این سه برادر، ایرج که فرقه ایزدی داشت با این سحر آشنا بود و آن را شکست. بنابراین این نقشه سرو هم شکست خورد و او در حد یک شمشاد ذلیل و حقیر شد. صبح او و درباریان آمدند که مدارک باقی‌مانده را امحا کنند که سه پسر همزمان گفتند «سلام! یک چای بدهید بخوریم لطفاً». در اینجا بود که سرو دیگر بی‌خیال شد و به حقانیت این سه برادر پی برد و قبول کرد که دخترانش را به آنها بدهد. در نهایت و هنگام بدرقه آنان علاوه بر اینکه بر اشتباه خود اذعان کرد سخنانی هم علیه داشتن دختر و مزایای پسر داشتن بر زبان راند که به دلیل نقض حقوق زنان واقعی به آن نمی‌نهییم و درکل نادیده‌اش می‌گیریم!

تصمیم او بر این بود که با سحر و جادو فضای بیرون قصر را چنان سرد و زمهریر کند که سه پسر فریدون در خواب یخ ببندند و فریز شوند. اینطور هم می‌شد آنها را به عنوان گوشت یخ‌زده صادر کرد و هم از شر آنها راحت می‌شد